

افسانه ابردلداده

ناظم حکمت
مترجم: مژگان دولت آبادی

تصویرگر: سمیرا دریا

درویش زیر درخت سرو نشسته بود. از خورجین نی لبک اش را بیرون آورد. در آن دمید و شروع به نواختن کرد. از میان سوراخ‌های نی لبک درختان بیرون پریدند، انگار درختان، درون نی لبک جا گرفته بودند و باد میدن درویش یکی یکی بیرون می آمدند. از سوراخ‌های نی لبک، کوه‌ها، دره‌ها و جاده‌ها به آسمان می رفتند. درختان، کوه‌ها، دره‌ها و جاده‌هایی که از درون نی لبک بیرون می آمدند در آسمان پرواز کنان در آن سوی دنیا، جایی که نه کوهی بود و نه درختی، نه دره‌ای و نه جاده‌ای و تنها کویری بود خشک و برهوت، پایین آمدند. در دل کویر، کوه‌ها و درختان سر به آسمان کشیدند، دره‌ها بر روی زمین جاری شدند و جاده‌هایی بلند روی زمین پهن شدند. آنجا را سرزمین نی لبک نامیدند.

